

نقش جنبش بابیه و بهائیت در انقلاب مشروطه از نگاه چند اثر



نقشی که قره‌العین در بیداری ایرانیان و پافشاری بر احقاق حقوق زنان ایفا کرده خود بخشی است جداگانه. زمانی طاهره برای زنان حق آزادی سخن گفتن و مشارکت در زندگی را خواست که حتی زنان دربار در پشت دیوارهای بلند در حرمسراها محبوس بودند. اگر چه در آن زمان صاحبان این تفکر به خاک و خون کشیده شدند و برای مدتی از پویائی باز ماندند اما به ضرورت تاریخ امروز در کشور اسلامی ایران می‌بینیم که دهها زن استاد دانشگاه، نماینده مجلس و در پست‌های مهم مشغول کار هستند.

مقدمه

روحانیون و انقلاب مشروطه

قبلاً باید یادآور شویم که هرچا از روحانیون شیعه صحبت می‌شود منظور آن بخشی از روحانیت است که طرفدار مطلق‌گرایی و تمامیت‌خواهی بوده است. باید قبول کنیم که بوده‌اند روحانیون عالی قدری که با تفکرات تمامیت‌خواه سرسازش نداشته‌اند، اما متأسفانه در برابر قشر روحانیون تمامیت‌خواه یا سکوت کرده‌اند و یا با آنها مماشات کرده‌اند.

بطور کلی اندیشه غاصب انگاشتن هر نوع حکومت در غیبت امام غائب و انکار مشروعیت حکام به علت در اقلیت بودن شیعه از محدوده حوزه‌های درسی روحانیون تجاوز نکرده بود. با به قدرت رسیدن ایل قاجار در ایران و نیاز نهاد سلطنت به برخورداری از حمایت علما موجبات نفوذ و اعتبار روحانیون فراهم می‌شود. چون حکومت قاجارها مورد قبول عامه مردم نبود، آنها احتیاج به تأیید حکومت خود از طرف روحانیون داشتند. در زمان سلطنت ناصرالدین شاه برای ترساندن او شایع کردند که ایل قاجار در واقعه کربلا به یزید کمک کرده است. (از اعتماد السلطنه - الاثر و الآثار)

از این دوران تفکر غاصب انگاشتن حکومت از طرف روحانیون مطرح می‌شود. و بخشی از روحانیون که تشنه قدرت بودند، ادعای حق حکومت کردن خود را علناً مطرح می‌کنند گویانکه برخی از روحانیون هرگونه تلاش برای تشکیل حکومت را نمی‌پسندیدند و آنرا نوعی از غصب حکومت در غیبت امام می‌دانستند. اما با پیروزی علمای اصولی بر علمای اخباری که با تقسیم مؤمنین به مقلد و مجتهد مخالف بودند و قدرت علما را محدود می‌کردند، زمینه به قدرت رسیدن علمای اصولی فراهم می‌شود.

علمای اصولی معتقد به انتقال وظائف امام غائب یا امام معصوم به خود بودند و از این راه مقدمات دخالت خود در حکومت را فراهم کردند. آنها توانستند با تحت نظارت خود درآوردن مسائل حقوقی، بست نشینی، تولیت

اوقاف و دریافت سهم امام و نذورات به قدرت مالی فوق‌العاده‌ای دست پیدا کنند. این قماش از روحانیون همیشه این امکان را داشته‌اند که از مردم ناآگاه در به کرسی نشاندن نظریات خود استفاده کنند و در موقع لزوم آنها را بر علیه مخالفان خود به میدان آورند.

در تأیید سلطنت قاجارها دو نظریه از طرف روحانیون مطرح می‌شود: یکی سلطنت مسلمان ذی شوکت و دیگری سلطنت مأذون از فقیه. از چه راهی سلطان ذی شوکت به قدرت رسیده است مهم نیست بشرط آنکه توانایی دفاع از مسلمانان را داشته باشد، شریعت را رعایت کند، علمای دینی را محترم شمرد و اختیارات فقها را در امور شرعی به رسمیت بشناسد، می‌توان حکومت را به او سپرد تا در کنار فقها حافظ بیضه اسلام باشد. سلطنت مأذون از فقیه جامع‌الشرایط: مطابق این نظریه فقها می‌توانند به سلطان شرعاً اذن دهند که سیاست جامعه را برعهده گیرد.

گروهی از علمای دینی عصر مشروطیت از طرفداران این نظریه بوده‌اند. میرزا ابوالقاسم قمی عالم بزرگ شیعه در عصر قاجار بطور کلی اعتقاد به حقوقی سیاسی و اجتماعی ملت در برابر حکومت نداشته است. وی معتقد است که سلطنت برطبق تقدیر الهی از سوی خدا به نیکوکاران برسیبیل استحقاق و به ناپاکاران برسیبیل امتحان وا گذاشته شده است. لذا سلطان تنها در برابر خداوند رحمان مسئول و پاسخ گو شمرده می‌شود و بنده را نشاید که سراز کمند اطاعت سلطان پیچد. (علما و انقلاب مشروطیت لطف الله آجدانی)

یکی دیگر از علمای شیعه در دوران قاجار به نام شیخ جعفر نجفی اعتقاد به عدم مشروعیت ذاتی سلطنت دارد. وی بر لزوم اطاعت مردم از مجتهدان در دوران غیبت امام اشاره می‌کند. ملاحظه نراقی تئوری پرداز ولایت فقیه در نامشروع شناختن ذاتی سلطنت در زمان غیبت معصوم درنگ نکرده و با استناد به احادیث متعدد کوشیده است تا ولایت سیاسی فقیه را اثبات کند. (همانجا) همین روحانی بزرگ برخلاف چنین نظریه‌ای که ابراز می‌دارد،

می‌کند. گوشه‌گیری و انزوا و مطیع تقدیر بودن را خلاف عقل میدانند. قبل از ظهور باب مطرح کردن مسائلی نظیر عدالت‌خانه و یا مجلس قانون‌گذار در جامعه اسلامی امکان پذیر نبوده است.

طرح اینگونه مسائل بعد از روشنگری باب و تفکرات او در ایران امکان بروز یافته‌اند. حتی روشنگران دوران مشروطیت با یک دوگانگی و نظریات خود را در قالب شرع بیان می‌کردند. هیچ کدام از آنها این شهامت را نداشته که برخلاف نظر مجتهدان مطلبی را ارائه دهند تا چه رسد به طرد شریعت از زندگی روزمره. چون در اسلام رهبری مذهبی و سیاسی بهم آمیخته بوده است روحانیون خود را نایبان معصوم می‌دانند این حق را به خود می‌داده‌اند که در کلیه زمینه‌های سیاسی، اقتصادی و قانون‌گذاری حرف آخر را بزنند. البته جای تعجب نیست که در ایران آن دوران روشنگران از طرح قانون عرف در برابر شرع امتناع داشته باشند. چنین عملی به آسانی بهانه به دست مجتهدی می‌داد که حکم قتل او را بدهد و دولت را مجبور به اجراء آن کند. از نظر باب تنها راه برون رفتن از این بن‌بست نسخ شریعت بود زیرا اصلاح شریعت از راه تأویل و تفسیر را غیرممکن می‌دانسته. سید باب با اقدام خود یکی از دویایه محکم استبداد یعنی استبداد مذهبی را متزلزل کرد و راه را برای اظهار عقاید ترقی خواهانه باز نمود.

دلارام مشهوری می‌نویسد: فرم اصیل مذهبی بعنوان یک انقلاب فلسفی می‌تواند راهگشای پیشروترین جناح جامعه در راه دامن زدن به تحولات عمیق اجتماعی باشد. از این دیدگاه برآمدن پرستانتسم در قرن شانزدهم را بدرستی آغاز عصر روشنگری اروپائی ارزیابی نموده‌اند و درست از همین جنبه، جنبش سرا یا مذهبی بابی می‌توانست ایران را در مسیر همان تحولاتی قرار دهد که اروپا پشت سر گذارده است. (رگ تاک)

رستاخیز بابی موفق می‌شود که در یک زمان نسبتاً کوتاهی در بین کلیه اقشار جامعه ایران نفوذ کند و قدرت روحانیون شیعه را خدشه دار سازد. در بین مؤمنین به باب نه تنها شیعیان که یهودیان و زرتشتیان هم بوده‌اند. برای آنها مهدی موعود بودن باب مطرح نبوده است بلکه در تفکرات او آزادی خود را می‌دیده‌اند. دلارام مشهوری می‌نویسد: "اما با برخاست باب مردم آنچه را که در سر و به دل داشتند بر زبان راندند. آن فرقه‌های پراکنده درسراسر ایران به آرمان‌های خود شکل دادند." (همانجا)

وی در ادامه علت اقبال جمع زیادی از ایرانیان به جنبش بابی را چنین شرح می‌دهد: "رهایی از خودکامگی شیعه‌گری در طول قرن‌ها، پیش و پس از بابیت، به برآمدن صدها فرقه و جرگه در ایران منجر گشت. اما آنچه که به جنبش بابی چهره‌ای کاملاً متفاوت می‌داد، این واقعیت بود که در این دوران بحران تکان دهنده‌ای جامعه ایرانی را فرا گرفته، فلسفه حیات اجتماعی را در مقابله با شرایط جهان نوین، یکسره مورد بازجویی قرار می‌داد. این جنبه نیز بنوبه خود زمینه گسترش سریع و بیسابقه بابیت را ممکن ساخت و از این فراتر آنچه که این "فرقه جدید" را به جنبشی اجتماعی و بنیان کن بدل ساخت، بیشک عناصر کاملاً نوین در شیوه تشکل و منش رهبری بود. (رگ تاک)

در شیوه تشکل و منش رهبری، مشهوری بر روی اصل روی آوردن باب به دولت اشاره می‌کند: سید باب با روی آوردن به دربار قصد داشته است که نفوذ روحانیون را درسیاست کشور محدود کند و پایه‌های جدائی دین از سیاست را بریزد. در اینکه شاهان قاجار شهوت پرست، ناتوان، مستبد و پول دوست بوده‌اند شکی نیست. اما پایه دیگر قدرت که روحانیون شیعه بوده‌اند دست کمی از آنها در ترویج فساد و ممانعت از آزادی نداشته‌اند. در این زمینه مشهوری می‌نویسد: "جنبش بابی در دو سه سال اول، بعنوان "فرقه‌ای" نظیر دیگر فرقه‌های اسلامی و در رده فرقه‌های شیخی برآمد. اما بیکباره با روی آوردن باب به دربار چرخشی یافت، که نه تنها از مزدک به

رابطه بسیار نزدیکی با فتحعلی‌شاه داشته و در ستایش او از هیچ‌گونه مبالغه‌گوئی ابا ندارد. نسبت به شاهی که غاصبش می‌نامد چنین اظهار می‌کند:

"خدیو زمان، قبیله سلاطین جهان، سرور خواقین دوران، بانی مبانی دین مبین، و مروج شریعت سیدالمرسلین، گلزار زیبای منشور خلافت، رونق جمال کمال مملکت، آفتاب تابان فلک سلطنت، خورشید درخشان سپهر جلال، ماحی مآثرظلم و عدوان، مظهر آن الله یامر بالعدل و الاحسان" خسروی که انجم با آنکه همگی چشم شده، صاحبقرانی چون او در هیچ قرنی ندیده، و سپهر پیر با آنکه همه تن گوش گشته، طنین طنطنه کشور گشایی چنین نشنیده... نسیم گلستان عدل و انصاف، شعله‌ی نیستان جور و اعتساف، مؤسس قوانین معدلت، مؤکد قواعد رأفت و رحمت، دارای نیک رأی، و اسکندر ملک آرای، ظل ظلیل اله و المجاهد فی سبیل الله، صدنشین محفل عنایات حضرت آفریدگار، السلطان بن السلطان، و الخاقان بن الخاقان، السلطان فتحعلی‌شاه قاجار لازالت اطناب دولته الی یوم القیام." (همانجا)

می‌دانیم که در دوران سلطنت این پادشاه به علت بی لیاقتی او شیرازه کشور ازهم پاشیده و بخش بزرگی از کشور ایران جدا شد. این مجتهد بزرگ به چه انگیزه‌ای درباره او چنین غلو کرده است نامعلوم است. پادشاهی که نه برای حفظ کشور و نه برای صیانت بیضه اسلام اقدامی کرده است چرا اینگونه مورد لطف مرجع بزرگ شیعه قرار می‌گیرد، شاید یک علت داشته باشد و آن حفظ منافع روحانیون بوده است.

نقش روحانیون درانقلاب مشروطه و اصلاح قانون اساسی اول و ضمیمه کردن متمم به قانون اساسی و قرار دادن ۵ مجتهد در رأس مصوبات مجلس چیزی جز همین شورای نگهبان امروزی نبوده است. در متن قانون اساسی اول که اجداد ما نوشتند نه از دین رسمی اسمی است و نه از تبعیض بین شیعه و سایرین حرفی. ولی در متمم قانون اساسی چه بندهایی را به آن اضافه کردند بحث این مقاله نیست. ما در اینجا فقط خواستیم اشاره‌ای به تفکر روحانیون شیعه نسبت به قانون و حکومت کرده باشیم. چون بدون شناخت دقیق این نظریه نقش بابیان و بهائیان در روند روشنگری و تجددخواهی در ایران مشخص نمی‌شود. روحانیون شیعه با هر نوع نوآوری و تجدد از قبیل تأسیس مدارس، تأسیس چاپخانه، ایجاد راه آهن و کارخانه مخالف بودند. آزادی زنان برای آنها مطرح نبود، بکار بردن عقل و خرد ناپسند بود، مردم را نادان و عوام می‌دانستند که باید توسط روحانیون هدایت شوند و از خود اراده‌ای نداشته باشند. با وضع هر نوع قانونی مخالف بودند. در یک کلمه بر کلیه شئون زندگی حاکم بودند و هر دگراندیشی را محکوم به مرگ می‌دانستند. سعادت و خوشبختی این جهانی و آن جهانی مردم را در رضایت از خود می‌دانستند.

آئین باب و بعداً بابیان درست در نقطه مقابل این تفکرات قد علم می‌کند. از این رو روحانیت که در این آئین انکار خود را می‌دیده است با تمام توان بر علیه آن قیام کرده است.

دربخش بعدی به عواقب ناشی از این مخالفت‌ها با این آئین برای جامعه بهائی ایران می‌پردازیم.

نقش بابیان در روشنگری جامعه ایران

سیدعلی محمد باب با پایه‌گذاری آئین جدید به یک دوران طولانی چند صد ساله انتظار خاتمه می‌دهد. روحانیون در این دوران مردم را به صبر و بردباری تا ظهور مهدی دعوت می‌کردند و هرگونه اقدامی در راه تغییر دادن وضع موجود را ناصواب و خلاف شرع می‌دانستند. باب این تفکر را نادرست می‌داند و مردم را به کار و کوشش و پیدا کردن راه‌های حل مشکلات امر

راه را برای آزادی باز کند. متأسفانه با مرگ محمد شاه و روی کار آمدن ناصرالدین شاه روحانیون شیعه موفق شدند که جنبش بابیه را رو در روی دربار قرار دهند که منجر به قیام‌های مازندران، زنجان و نیریز شد. این درگیری‌ها به خواست روحانیت به بابیان تحمیل شد و آنها را ناخواسته رو در روی قدرت حاکم قرار داد. این بخش از بحث از این نظر حائز اهمیت است تا بدانیم که چرا بهائیان در انقلاب مشروطه عملاً شرکت نکردند.

نگاهی به رویارویی دولت با جنبش بابیه

واقعه مازندران

درا ابتدا مختصراً به وقایع مازندران و قلعه شیخ طبرسی می‌پردازیم. محمد جعفر خورموجی می‌نویسد:

“ملاحسین نیز از شاهرود و بسطام به مازندران رسید، به اغوا و افساد اشتغال ورزید. در ایامی معدود قریب به سیصد نفر بطریقه آن ملاعین رهسپر شدند. سعیدالعلماء و سایر فقهاء مازندرانی در مقام محافظت خود برآمده، کارگزاران دولت و عمال و سرکردگان ولایت را ازین فتنه و غوایت اطلاع

بعد در تاریخ ایران بی‌نظیر است، بلکه بطور قاطع این جنبش را بعنوان جنبشی اجتماعی و سیاسی مطرح ساخت و نه یک “هیاهوی مذهبی”. فریدون آدمیت از اول کسانی است که این ارزش را در جنبش بابی دریافته، می‌نویسد: “سیدعلی محمد در پی جنگ و آشوب نمی‌گشت. اساساً مرد نیک نفسی بود و در خوی و منش او ستیزگی نبود... فقط ملایان بودند که مقام خود را در خطر دیدند... نکته با معنی دیگر اینکه چون باب مورد تعرض علما قرار گرفت، به دولت روی آورد.”

البته چنانکه خواهیم دید، روی آوردن باب نه به واکنش درمقابل تعرض علما، بلکه باید بعنوان قدمی آگاهانه و ارادی تلقی گردد. اینجا همین بس که بابیت با این قدم از “دعوی خانگی” در درون حاکمیت مذهبی که می‌توانست آتش‌باز غوغاگری این حاکمیت باشد و مانند فرقه‌های دیگر در درازمدت در خدمت نفوذ عمومی مذهب مسلط قرار گیرد، با روی آوردن به “دشمن” یعنی دربار، تنها بدانکه کینه بی چون و چرای عمامه بصران را متوجه خود ساخت، به نقش بارز تاریخی‌اش دست یافت. چنانکه حتی پس از صد و پنجاه سال، اسماعیل رائین آرزو می‌کند که ایکاش بابیت یک “سودای مذهبی” می‌ماند و در سیاست دخالت نمی‌کرد.” (رگ تاک)

○ با مرگ محمد شاه و روی کار آمدن ناصرالدین شاه روحانیون شیعه موفق شدند که جنبش بابیه را رو در روی دربار قرار دهند که منجر به قیام‌های مازندران، زنجان و نیریز شد. این درگیری‌ها به خواست روحانیت به بابیان تحمیل شد و آنها را ناخواسته رو در روی قدرت حاکم قرار داد. این بخش از بحث از این نظر حائز اهمیت است تا بدانیم که چرا بهائیان در انقلاب مشروطه عملاً شرکت نکردند.

دادند. چون از امناء دولت در دفع و رفع ایشان مسامحتی رفت، آن گروه از بارفروش به سواد کوه شدند. بعد از آن که احتشام‌الدوله از مازندران عزیمت به طهران نمود مجدد به بارفروش مراجعت کردند. عباسقلی خان لاریجانی سیصد نفر تفنگچی با محمدبیک یاور را بدفع آن گروه شقاوت اثر فرستاد. حین ورود مقابله و مقاتله روی نمود چند تن از پیروان باب طریق سقر پیمود، و از لاریجانی نیز جمعی مجروح گردید.

جماعت بابیه کاروانسرای سر میدان را محل اقامت و مانع آفت خود نمودند. خود عباسقلی خان به بارفروش آمد؛ طایفه ضالّه از خان بعهد و پیمان طالب خروج از مازندران شدند؛ عباسقلی خان رضا داد، آنان از بارفروش به علی آباد آمدند. خسروبیک علی آبادی دل به اخذ اموال ایشان نهاد، راه عبور بر آنها بسته از طرفین مستعد مبارزت و مقاتلت شدند. خسرو بیک بدرجه شهادت رسید. ملاحسین از خروج مازندران نادم گردید. بمدفن شیخ طبرسی آمده رحل اقامت انداخت.” (حقایق الاخبار)

از این گزارش کاملاً مشهود است که جماعت بابیه قصد جنگ و رویارویی با دولت را ندارند ولی چون علما و در رأس آنها سعیدالعلماء از اقبال مردم به آنها نگران موقعیت خویش است نابودی آنها را خواستار است. گروه بابیان با حمله ناچوآنمردانه‌ای که به آنها می‌شود و عده‌ای از آنها را می‌کشند، با وجود این قصد درگیری ندارند و تنها خواست آنها عبور از مازندران است ولی راه را بر آنها می‌بندند. عده‌ای را به قتل می‌رسانند و جماعت بابیه را مجبور به دفاع می‌کنند. آنها از روی ضرورت به قلعه شیخ طبرسی پناه می‌برند.

درمدت جنگهای قلعه طبرسی چون لشگریان در جنگ موفقیتی بدست نمی‌آورند راه حيله و تزویر پیش می‌گیرند چنانچه حقایق الاخبار ناصر می‌انگارد:

”پس از تحریر امان‌نامه که درحقیقت نامه قتل ایشان بود حاجی محمد

مشهوری روی آوردن باب به حکومت را از دو جهت مثبت ارزیابی می‌کند. یکی پشت کردن به پایگاه مذهب و دیگری تقویت جنبه مترقی حاکمیت سیاسی. روی آوردن باب به حکومت را نه به خاطر کسب جاه و مقام بلکه در جهت تقویت مبرم‌ترین ضرورت تاریخی می‌داند.

”بابیت نفی هر آنچه در جامعه ایرانی منفی بود را بر پرچم خود نوشت. در هر طبقه و قشری جذاب همه پتانسیل مترقی موجود گشت و از گندم پاک کن اصفهانی تا شاهزادگان قاجار و از مجتهدان تا جمعی از طلبگان به بحران هویت دچار آمده را بخود جلب نمود. در این راه توجه خاصی به قشر ویژه‌ای نداشت و بدین سبب نیز باید این جنبش را از نظر فلسفه سیاسی مدرن اولین جنبش ملی ایران ارزیابی نمود.” (همانجا)

نقشی که قره‌العین در بیداری ایرانیان و پافشاری بر احقاق حقوق زنان ایفا کرده خود بحثی است جداگانه. زمانی طاهره برای زنان حق آزادی سخن گفتن و مشارکت در زندگی را خواست که حتی زنان دربار در پشت دیوارهای بلند در حرمسراها محبوس بودند. اگر چه در آن زمان صاحبان این تفکر به خاک و خون کشیده شدند و برای مدتی از پویائی باز ماندند اما به ضرورت تاریخ امروز در کشور اسلامی ایران می‌بینیم که ده‌ها زن استاد دانشگاه، نماینده مجلس و در پست‌های مهم مشغول کار هستند. اگر به اعتراض آقای خمینی نسبت به آزادی زنان در زمان شاه توجه کنیم باید ببینیم چه اتفاقی افتاد که امروزه زنان دارای این حقوق هستند. آیا چیزی جز ضرورت تاریخی است؟ اگر ۱۶۰ سال قبل جامعه ایران آزادی زنان را به رسمیت می‌شناخت آن چنان تحولی در جامعه بوجود می‌آید که امکان هرگونه زورگویی به زنان را از زورگویان می‌گرفت. آنهائیکه سد این پیشرفت شدند باید در برابر نسل‌های آینده و تاریخ ایران جوابگو باشند.

جنبش بابیه در زمان کوتاهی موفق شد که بخش بزرگی از جامعه را به طرف خود جلب کند و می‌رفت که پایگاه نیروی مذهب را ناکارآمد کند و

اخلاص ورزید و طالب ملاقات سید گردید. سید این دمدمه و فسون را از مساعدت بخت یافت به ملاقات سرتیپ شتافت حین ورود بار سفر بسوی نار سقر برپست.» (همانجا)

به عبارت ساده‌تر با خدعه بابیان را فریفتند و چون به سوگند نیروهای دولتی اعتماد کردند اسلحه را گذاشتند و قصد صلح داشتند ولی نیروهای مذهبی و دولتی هدفی دیگر داشتند و هدف آنها نابودی دگراندیش بابی بود و برای دستیابی به این هدف از هیچ حيله‌ای روی گردان نبودند. با این حيله صدها بابی جان خود را از دست می‌دهند و یکبار دیگر روحانیون پیروز می‌شوند.

سوء قصد عده‌ای بابی به جان ناصرالدین شاه به فکر قصاص بعد از قتل عام‌های ناجوانمردانه بابیان در قلعه‌های یاد شده و تبرباران سید باب در تبریز چند نفری بابی به قصد قصاص خون باب طرح ناشیانه‌ای بر قتل ناصرالدین شاه ریختند.

همانطور که مشهوری مینویسد: «اقدام به ترور شاه باید به دو جهت عملی منحرف از جنبش بابی ارزیابی گردد. یکی آنکه از خط مبارزه فرهنگی سیاسی بابیان بدور بود و به ستیزه‌جویی انتقام‌جویانه شیعه‌گری نزدیک و دیگر آنکه این تیراندازی برخلاف جهت اصلی مبارزه بابیان بجای هدف گرفتن رهبری مذهبی شاه را هدف گرفت.» (رگ تاک)

بعد از این ترور نافرجام دربار و نیروهای دولتی کاملاً هم صدا با روحانیون بر قلعه و قمع بابیان پرداختند. حاجب الدوله (قاتل امیرکبیر) مأمور دستگیری بابیان میشود. عده‌ای دستگیر می‌شوند با دستگیر شدگان چگونه رفتار می‌کنند و آنها را چگونه به قتل می‌رسانند در دقایق الاخبار ناصری چنین نگاشته می‌شود:

«... و بقیه را بین الناس تقسیم نموده که عموم بندگان خدا از این فیض عظمی بی نصیب نباشند. ملا شیخعلی به علما و طلاب، سید حسن خراسانی به شاهزادگان ملازمین العابدین یزدی به مستوفی الممالک و مستوفیان، ملاحسین خراسانی را نظام الملک و وزیر دول خارجه، میرزا عبدالوهاب شیرازی به بقیه اولاد صدر اعظم، ملا فتح الله قمی و ملا علی و آقا مهدی صحاف را حاجب الدوله و فراشان، شیخ عباس طهرانی به امرا و خوانین محمد باقر نجف آبادی پیشخدمتان پادشاهی، محمد تقی شیرازی به امیرآخور و عمله اصطبل، محمد نجف آبادی به ایشیک آقاسی باشی و سایر عمله اسلام، میرزا محمد نیریزی به کشیکچی باشی و یوزباشیان و غلام پیشخدمتان، محمد علی نجف آبادی را خمپاره چیان، سید حسین یزدی را آجورانباشی و میران پنجه و سرتیپان، میرزا نبی دماوندی را معلمان و متعلمان مدرسه دارالفنون، میرزا رفیع مازندرانی را سواره نظام، میرزا محمود قزوینی به زنبورک چیان، حسین میلانی به سربازان، عبدالکریم قزوینی را توپچیان، لطفعلی شیرازی را شاطران، نجف خمسه‌ای را کسبه شهر، حاجی میرزا جانی تاجر کاشی را ملک التجار و تاجران، حسن خمسه را ناظر و مطبخیان و شربت‌داران، محمد باقر قهپایه را آقاپان قاجار، هریک از نامبرداران را جماعت مجاهدان فی سبیل الله قره‌الی الله و طلباً لمرضاته، به انواع سیاسات و عقوبات به دار بوار و خسار فرستادند. صادق زنجانی که ملتزمین رکاب به قتلش پرداختند، جسد پلیدش را پاره پاره در دروازه‌های شهر زینت فناره نمودند. حاجی سلیمان خان تبریزی که کاشانه‌اش آشیانه فسادانگیزی بود با قاسم تبریزی که مدعی نیابت سید یحیی بود، بعد از آن که اعضای ایشان به واسطه شمعه‌های افروخته مهبط انوار گردید، هریک به چهار پاره بردار شدند. قره‌العین که در خانه محمود خان کلانتر جای داشت در درکات سقر منزل گزین آمد. و ملا شیخعلی را نعم القرین، یفعل الله بالظالمین.»

هدف درباریان از این عمل شریک کردن کلیه اقشار جامعه در خون بابیان

علی با ۲۱۴ نفر و تفنگهای مستعد و آماده با اسیاف مسلول در یک سمت اردو نزول نموده آنشب را بسر رسانیده علی‌الصباح حاجی محمد علی با چند نفر از رؤسای آن ملاعین محیوس بقیه از زندگانی مایوس شدند پس از انهدام قلعه امیرزاده به بارفروش آمد حاجی محمد علی و سایر آن ملاعین نیز در آنجا بار سفر بسوی سقر بستند.» (همانجا) بابیان با وجود اینکه چندین بار موفق می‌شوند لشکر دولتیان را شکست بدهند به فکر تصرف منطقه‌ای نیستند و بعد از پیروزی در نبرد مجدداً به قلعه باز می‌گردند. این خود دلیل قاطعی است که بابیان نه سر جنگ با دولت دارند و نه قصد تصرف منطقه‌ای را در سر می‌پروراند، بلکه اقدام آنها فقط جنبه دفاعی داشته است.

واقعۀ زنجان

حقایق الاخبار چنین می‌نویسد:

«ملا محمدعلی زنجانی در سلک علما و فقها آن دیار روزگار می‌گذرانید چون مخالفتش با سایر علماء آن سامان بی پایان آمد... طریقه بابیه را در وطن مألوف شایع گردانید متابعتش از درجه مات (صد) به الوف رسید (به هزار)، دولت حکم محکم به امیراصلانخان حاکم زنجان شرف صدور یافت که ملا محمدعلی بابی را به دارالخلافه روانه دارد.» چون ملا محمدعلی تسلیم مأمورین دولت نشد در مقابله با قوای دولتی «قریب به ۴۰ نفر از طرفین مقتول و مجروح گشت. روز دیگر قلعه‌چهای در وسط شهر زنجان مسمی به قلعه علیمردان خان را جماعت بابیه متصرف و محکمه خود ساختند.»

در اینجا هم بابیان را مجبور به قلعه بندی و دفاع از خود نمودند. دوران جنگ و جدالهای زنجان چندین ماه به طول انجامید که نتیجه آن صدها کشته از طرفین بود.

فقط به یک جمله از حقایق الاخبار اکتفا می‌شود تا ابعاد فاجعه حدوداً مشخص گردد. «روزانه دیگر صدنفر کم و بیش به ضرب نیزه بیچ راه دوزخ پیش گرفتند بقیه به انواع سیاسات و عقوبات به جانب درکات جهنم شتافتند.»

این یکی دیگر از خدعه‌ها و نیرنگهایی بوده است که روحانیون موفق می‌شوند نهضت بابی را زمین گیر کنند.

در برابر این جنایات مورخین، روشنگران و سیاست‌مداران ایران کوچک‌ترین اعتراضی نکردند و جمله‌ای بر علیه این جنایات ننوشتند.

واقعۀ نیریز

به نقل از حقایق الاخبار خورموجی: «سید یحیی دارابی پسر آقا سید جعفر دارابی ملقب به کشفی از جمله سادات و علماء عظام و از اجله ارباب فضل و کمال خلف ناخلفش عمده اصحاب ضلالی و توده رجال رجالی شد.»

سید یحیی در نیریز تنها گناهی که داشت نظریات و عقائد سید باب را در بین مردم تبلیغ می‌کرد. نظر مورخ نامبرده همان نظر روحانیون نسبت به مردم است. «آهالی دهات که بالفطره کودن و پلیدند به این مزخرفات و ترهات گرویدند بر گردش جمع و پروانه آن شمع شدند.»

برای دفع سید یحیی فیروز میرزا نصرت‌الدوله حکم محکم به عهده مهرعلیخان نوری نگاشت و او را مأمور این کار کرد. نامبرده بعد از ورود به نیریز خود را ضعیف‌تر از آن دانست که با سید یحیی به جنگ بپردازد. از اینرو مصطفی خان قراگوزلو با دو فوج سرباز و دو عراده توپ به یاری او فرستاده می‌شود.

مصطفی خان که کهنه سپاهی و با حزم و آگاهی بود صرفه در محاربه ندید. «دام حيله و تزویر گستراند. خدمت سید نیاز صادقانه و پیام مریدانه فرستاد

روحانیت به سنگ خورد. و نقشه آنها نقش بر آب می‌شود. چون این بار رهبری جامعه بهائی بعهده شخصی است که مهدی بامداد درباره او چنین می‌نویسد: "عباس افندی مردی بوده است بسیار زرنگ، زیرک، باهوش، ساعی، مطلع، باگذشت، مردم شناس و مردم‌دار." (شرح حال رجال ایران در قرن ۱۲، ۱۳، ۱۴ هجری)

سرنوشت تلخ جنبش بابی و رویارویی با دولت در برابر چشم عباس افندی قرار داشت بدین جهت طبیعی است که بهائیان را از دخالت عملی در انقلاب مشروطه منع کرده است. عباس افندی در نامه‌های خود مکرراً بهائیان را از دخالت در انقلاب منع می‌کند، او می‌نویسد: "اگر اینطور نمی‌نوشتیم احباً را قتل عام و مشروطیت هم جاری نمی‌شد." برای روشن شدن این مطلب مختصراً به ابتکارات روحانیون شیعه در وابسته کردن انقلاب مشروطه به بهائیان می‌پردازیم.

عبدالباها با دوران سرکوب شدید بابیان و دیرتر بهائیان به علت قصد ترور ناصرالدین شاه و فاجعه‌ای که بیار آمد کاملاً آشنا بود. از این رو وی به درستی تشخیص داده بود که هرگونه دخالت عملی از طرف بهائیان در انقلاب مشروطه ریختن آب به آسیاب آن بخش از روحانیونی بود که با مشروطه مخالف بودند و سعی می‌کردند مردم و دربار را از دخالت بهائیان در آن نهضت (آن روز فقط کلمه بابی مطرح بود) بترسانند و می‌گفتند که

بوده است. عمل ننگین معلمان دارالفنون به صورت لکه ننگی بردامن فرهنگ ایران مانده است. جنبش بابیه که از سال ۱۸۴۴ موفق شده بود نهضتی در ایران بوجود بیاورد در سال ۱۸۵۳ از پیش رفت بازماند.

روحانیون شیعه موفق شدند با رو در رو قرار دادن جنبش بابی باحکومت آن را متوقف کنند و به هدف خود برسند. این درسی بود که جنبش بابی از تاریخ آموخت. در انقلاب مشروطه روحانیون باز به فکر رو در رو قرار دادن بهائیان با دولت بودند تا هم بتوانند بهائیان را قلع و قمع کنند و هم مشروطه را مطابق میل خود به مشروعه تبدیل کنند و مانع بوجود آمدن حکومت قانون شوند. این مسئله بحث ما در بخش بعدی این مقاله است.

بهائیان و انقلاب مشروطه

چگونگی نقش بهائیان در انقلاب مشروطه را از دو دید مختلف مورد بررسی قرار می‌دهیم. می‌دانیم که هر انقلابی برای آنکه به نتیجه مطلوب برسد و به بی راه کشانده نشود، اجباراً باید دو مرحله را پشت سر بگذارد. مرحله اول تهیه پیش زمینه‌های فکری و آماده کردن افکار جامعه برای قبول حقانیت یک تغییر بنیادی. مرحله دوم اقدام عملی برای درهم کوبیدن سیستم قبلی و ایجاد سیستمی نوین بر خرابه‌های سیستم کهن. اگر این دو مرحله

○ اگر زمینه‌های فکری و سازمانهای مدافع آزادی با تفکر آزادی خواهی واقعی بوجود نیامده باشند، هر انتقال قدرتی چیزی جز دست به دست شدن استبداد به دست گروه دیگری ببار نخواهد آورد.

○ روحانیت شیعه حکومت را حق خود می‌دانسته و کمافی السابق حق خود می‌داند و هر حاکمی غیر از روحانی را غاصب می‌نامد. با این تفکر روحانیت بین مردم و حکومت همیشه جدائی انداخته است.

مشروطه کار بهائیان و مشروطه خواهان بهائیان هستند. اگر بهائیان به نفع مشروطه فعالیت می‌کردند روحانیون موفق می‌شدند که مردم را بر علیه مشروطه و مشروطه خواهان تحریک کنند. بدین ترتیب هم مشروطه ضرر می‌دید و هم مشروطه خواهان. با وجود اینکه بهائیان هیچ‌گونه دخالتی نداشتند روحانیون سعی در نشان دادن دخالت آنها داشته‌اند تا بتوانند از احساسات مذهبی مردم سوءاستفاده کنند. شیخ فضل‌الله نوری از روحانیون ضد مشروطه در لوایح خود چنین می‌نویسد: "برای العین همه دیدیم می‌بینم که از بدو افتتاح این مجلس جماعت لاقید لاپالی لامذهب از کسانی که سابقاً معروف به بابی بودن بوده‌اند و کسانی که منکر شریعت و معتقد به طبیعت هستند همه در حرکت آمده و به چرخ افتاده‌اند."

شیخ فضل‌الله ادامه می‌دهد: "و دیگر روزنامه‌ها و شب‌نامه‌ها پیدا شد اکثر مشتمل بر سبّ علماء اعلام و طعن در احکام اسلام و اینکه باید در این شریعت تصرفات کرد و فروعی را از آن تغییر داده تبدیل باحسن و انسب نمود و آن قوانینی که بمقتضای یکهزار و سیصد سال پیش قرار داده شده است باید همه را با اوضاع و احوال و مقتضیات امروز مطابق ساخت از قبیل اباحه مسکرات و اشاعه فاحشه خانه‌ها و افتتاح مدارس تربیت نسوان و دبستان دوشیزگان و صرف وجوه روضه خوانی و وجوه زیارت مشاهد مقدسه در ایجاد کارخانه‌جات و در تسویه طرق و شوارع و در احداث راه‌های آهن. اینکه مردم بی‌تربیت ایران سالی بیست کرور تومان می‌برند و قدری آب می‌آورند که زمزم است و قدری خاک که تربت است و اینکه اگر این مردم

را در انقلاب مشروطه مورد نظر قرار بدهیم، بابیان و بهائیان در آماده کردن افکار عمومی جامعه ایران برای ضرورت تغییرات بنیادی در کشور نقش عمده داشتند. اما در مرحله دوم که کوبیدن نظام کهن بود عملاً شرکت نکردند. بهائیان نه در اعتصابات و تظاهرات نقشی داشتند و نه در قیام مسلحانه اقدامی کردند. اینکه چرا بهائیان که از نظر فکری از طرفداران جدی حکومت قانون بودند در انقلاب شرکت نکردند، را ابتدا مورد بحث قرار می‌دهیم.

همانطور که قبلاً اشاره شد استبداد حاکم بر ایران مشروعه‌یت خود را از تکیه به باورهای مذهبی مردم گرفته بود. و چون نماینده باورهای مذهبی مردم روحانیون شیعه بودند، بدین ترتیب یکی از دو پایه استبداد در کنار درباریان، روحانیون بودند. روحانیون شیعه که با رو در رو قرار دادن بابیان با دربار موفق شده بودند از طرفی موجبات قلع و قمع بابیان را فراهم کنند و از طرف دیگر قدرت خود را تحکیم نمایند، این بار با دشمن جدیدی روبرو بودند و آن دشمن جامعه ایرانی بود که از ظلم دستگاه حکومت و صدور احکام ضد و نقیض روحانیون به جان آمده بود. روحانیون این بار هم با تجربه موفق که از مبارزه با بابیان بدست آورده بودند، سعی داشتند که مردم را بر علیه طرفداران مشروطه بشورانند و به هدف نهائی خود که حفظ پایه‌های قدرت خویش بود برسند. آنها که از عمق تعصب مذهبی جامعه ایران آگاه بودند با استفاده از این حربه قصد وابسته نشان دادن مشروطه خواهان به بهائیان را داشتند. آنها مشروطه خواهان را بهائیان و بابیان و ملحدین معرفی می‌کردند که قصد نابودی شریعت را دارند. اما اینبار تیر

روحانی نامبرده می‌شدند به هدف خود می‌رسیدند و حداقل برای مدتی کار مشروطه را متوقف می‌کردند.

آزادی را که از لوازم استقرار مشروطیت بود جمعی از مفسدین وسیله پیشرفت اغراض باطنیه و خیالات فاسده خود که مبین و منافی با اساس شرع مقدس اسلام بود قرار داده در ذهن عوام نوع دیگر رسوخ دادند... انجمن بابیه تشکیل داده و گفتگوی آزادی این طایفه را به میان آوردند. دیدیم نزدیک است در اساس شرع مقدس نبوی رخنه انداخته. (همانجا)

البته چون ملا کاظم خراسانی به مسئله آگاهی داشته فریب این مطلب را نمی‌خورد و در جواب آنها می‌نویسد با این کار شما کشور را خراب کردید و پای اجانب را به ایران باز کردید اگر بابیان مقصر بودند جرم آنها بوزارت عدلیه ارجاع و بعد از ثبوت شرعاً بر وفق قوانین مشروطیت اسهل مایکون و موجب استحکام

اتحاد دین و دولت بود گرفتار شدن آن صاحب اعلانات کفریه که از لسان بابیه منتشر می‌نمودند به عرض اقدس نرسیده؟ (تاریخ انقلاب مشروطیت ایران - مهدی ملک زاده)

اشاره ملا کاظم به همان اعلامیه‌هایی است که از قول بابیان (بهائیان) در ایران انتشار می‌دادند.

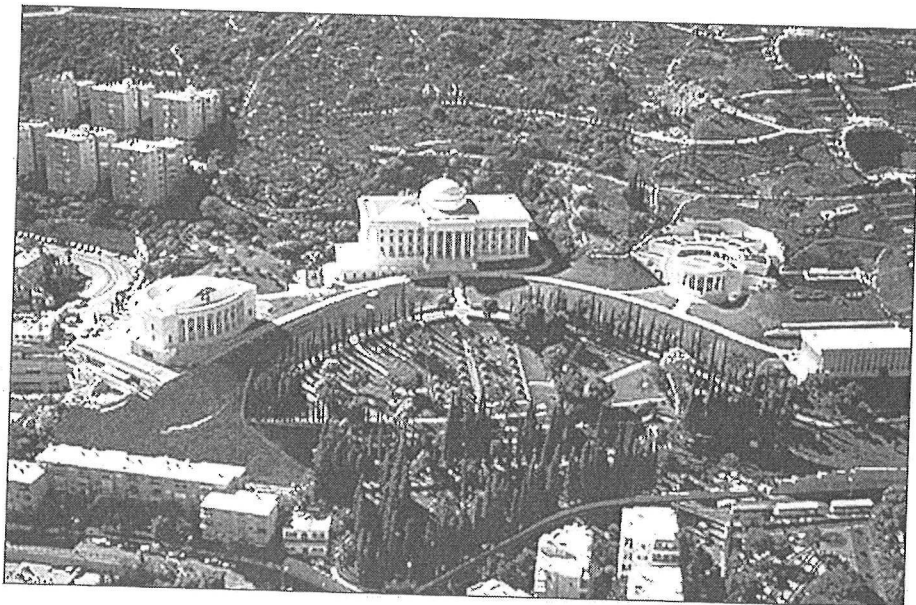
ملک زاده در تاریخ انقلاب مشروطیت ایران خاطرات یک افسر روسی را چنین شرح می‌دهد: یکی از صاحبمنصبان روسی شیکف نام در خاطرات خود می‌نویسد که من آن شب در میان آن جماعت بودم، منظره‌ای دیدم که در دنیا سابقه نداشته است، بیش از ده هزار نفر که اکثر آنها مست بودند و عربده می‌کشیدند جامهای شراب و عرق را پر کرده به سلامتی سیبل

مردانه محمد علیشاه سر می‌کشیدند و به مشروطه طلبان فحش می‌دادند. یکی از سیدها که عمامه بزرگی بر سر داشت و از وضعش معلوم بود موقعیت مهمی در میان آن جماعت دارد در حالیکه جام شرابی در دست داشت روی صندلی ایستاد و گفت ای مسلمانان بخدا قسم که من تا بحال از این مایع کثیف نخورده‌ام ولی امشب به کوری چشم بابیها و بی دینها و دشمنان اسلام و به سلامتی پادشاه اسلام پناه این جام را سر می‌کشم و فردا همین جام را از خون مشروطه طلبان پر کرده خواهم نوشید. (همانجا)

با توجه به مطالب ذکر شده می‌بینیم که عبدالباها با چه تیزبینی و شناختی مانع به ثمر نشستن اهداف آن عده‌ای می‌شود که هم قصد داشتند مشروطه و حکومت قانون را از بین ببرند تا خود کما فی‌السابق حاکم باشند و هم مخالفین خود که بهائیان باشند از سر راه بردارند.

بدین ترتیب عبدالباها هم به جامعه بهائی خدمت کرده است و از کشت و کشتار مجدد آنها جلوگیری کرده و هم اسلحه را از دست مخالفین مشروطه گرفته و آنها را خلع سلاح کرده است. با توجه به مطالب ذکر شده مشخص می‌شود که بهائیان به درستی و به حق عملاً در انقلاب مشروطه شرکت نکردند. نقش بابیان و بهائیان در انقلاب مشروطه روشنگری بوده است.

هیچ انقلابی که پایه و زمینه فکری نداشته باشد نمی‌تواند گامی در راه آزادی بردارد. از دل خشونت و جنگ غول استبداد زائیده می‌شود که به مراتب وحشتناک‌تر و خطرناک‌تر از آن سیستمی است که برای از بین بردن آن انقلاب شده است. اگر زمینه‌های فکری و سازمانهای مدافع آزادی با تفکر آزادی خواهی واقعی بوجود نیامده باشند، هر انتقال قدرتی چیزی جز



مرکز بهائیان (بیت العدل اعظم الهی) در حیفا (اسرائیل).

وحشی و بربری نبودند اینهمه گوسفند و گاو و استر در عید قربان نمی‌کشتند و قیمت آن را صرف پل‌سازی و راه‌پدازی می‌کردند و اینکه تمام ملل روی زمین باید در حقوق مساوی بوده ذمی و مسلم خونشان متکافو باشد و با همدیگر درآمیزند و بیکدیگر زن بدهند و زن بگیرند.»

البته اباحه مسکرات و اشاعه فاحشه خانه‌ها که شیخ فضل‌الله قید می‌کند، ربطی به بهائیان و یا مشروطه خواهان ندارد. اما در باره سایر مسائلی که شیخ به آنها حمله می‌کند همان دستورات و تعالیم روشنگرانه باب است از قبیل ایجاد مدارس، ساختن کارخانجات، احداث راه‌ها، ممنوع بودن تجارت با سنگ و چوب و خاک بقاع متبرکه که به مذاق شیخ خوش نیامده چون یکی از منابع درآمد او را مسدود می‌ساخت. آنچه بیشتر از همه شیخ را خشمگین ساخته است اعتقاد بهائیان به مساوی بودن حقوق همه ملل و کافر ندانستن غیرمسلمین و آمیزش با آنها و نجس ندانستن آنها بوده است. شیخ فضل‌الله ادامه می‌دهد: سالها است که دو دسته اخیر از اینها در ایران پیدا شده و مثل شیطان مشغول وسوسه و راهزنی و فریبندگی عوام اضل من الانعام هستند یکی فرقه بابیه است و دیگری طبیعیه. این دو فرقه لفظاً مختلف و لباً متفق هستند و مقصد صمیمی آنها نسبت به مملکت ایران دو امر عظیم است یکی تغییر مذهب و دیگری تبدیل سلطنت. (لواحق شیخ فضل‌الله نوری)

یحیی دولت‌آبادی مخالف بهائیان چنین می‌نویسد:

سید محمد یزدی و امثال او از مخالفان مشروطه از قول بابیها کاغذ می‌نویسند از مشروطه تمجید می‌کنند و آن نوشته‌جات را در حضرت عبدالعظیم منتشر ساخته از آنجا بشهر تهران آورده شهرت می‌دهند که مشروطه خواهان نوشته‌اند و هر یک آنها از هرگونه تشبیت برای بدنام ساختن آزادی خواهان دریغ نمی‌دارند. (حیات یحیی)

روحانیون که از هم‌کاری دولت در قلع و قمع بابی‌ها در دوران ناصرالدین شاه تجربه بسیار خوبی بدست آورده بودند، سعی می‌کردند که در انقلاب مشروطه هم با همین نیرنگ شاه و مردم عادی را برعلیه مشروطه به شوراندند.

محمدعلی شاه با مشاوره با مستبدین تلگرافی به ملا محمدکاظم خراسانی مرجع بزرگ جهان تشیع در آن دوران ارسال می‌نماید و علت به توپ بستن مجلس را وجود بابیان در آن جمع می‌نامند. اگر موفق به جلب نظر

بدین ترتیب بهائیان و اعتقاد بهائیت را باید در سیاست دینی مورد مطالعه قرار داد نه دین سیاسی. بهائیان هم در سیاست دخالت کرده‌اند اما راه دیگری را برگزیده‌اند و آن دینی کردن سیاست بوده است. اگر سیاست دینی باشد بسیاری از خطاها و جنايات اصولاً امکان بروز پیدا نمی‌کنند. بهاءالله اداره جامعه را به دست منتخبین جامعه توصیه می‌کند. "امور ملت معلق است برجال بیت عدل." (مجموع الواح) رجال بیت عدل منتخبین مردم هستند. بهاءالله میگوید: "این ظهور از برای اجرای حدودات ظاهره نیامده... بلکه لاجل ظهورات کمالیه در انفس انسانیه..." (مانده آسمانی)

باب و بهاءالله روشن سخن گفته‌اند و علل عقب‌ماندگی و اسارت فکری جامعه را نشانه گرفته‌اند و با هرچه که بوی استبداد می‌داده است مخالفت کرده‌اند. آنها برعکس روحانیون شیعه مردم را صاحب عقل و خرد می‌دانند و معتقد هستند که خود باید سرنوشت خود را بدست خود رقم بزنند و منتظر منجی و رهبر و پیشوا و مرجع تقلید نباشند. تا زمانیکه جامعه به این رشد فکری نرسد هرگونه تلاشی برای آزادی راه به ناکجا آباد خواهد بود. بدین ترتیب بهائیان رسالت خود را در تنزیه جامعه می‌دانند نه در امر و نهی و آنچه روحانیون شیعه به نام امر به معروف و نهی از منکر می‌نامند. همانطور که باب برای بازکردن راه آزادی قدرت روحانیون متعصب و مستبد را نشانه گرفت بهاءالله هم بخوبی می‌دانسته است که تا زمانیکه عده‌ای مستبد و تمامیت‌خواه به نام روحانی در جامعه حرف آخر را بزنند، هیچ‌گاه جامعه از قید و بند اسارت استبداد آزاد نخواهد شد. در جامعه‌ای که روحانیون نسبت به مردم دارای امتیازاتی باشند هیچ‌گاه آزادی نهادینه نخواهد شد. از این جهت است که بهائیان روحانی ندارند و برای اجرای دستورات دینی وجود روحانی را لازم نمی‌دانند. بهاءالله راه برون رفتن از استبداد را محدود کردن قدرت روحانیون و ترک تعصبات در کلیه زمینه‌ها می‌داند.

مشهوری می‌نویسد: بهاءالله پیش از ۴۰ سال پیش از انقلاب مشروطه در سال ۱۲۸۶ قمری ظهور انقلاب و برقراری حاکمیت مردم را اجتناب ناپذیر دانسته و همین برای رهبری ارتجاعی ایران کافی بود که دشمنی با آنرا توجیه نماید.

حاجی شیخ فضل‌الله نوری... در میدان توپخانه طهران برمنبر رفته، مشروطه خواهان و احرار (آزادخواهان) را بایی و بهائی خواند و کتاب اقدس را که مرجع اهل بهاء (بهائیان) است بوسیله‌ای جسته برسر منبر گشود و این آیه را قرائت نمود. (ان یا ارض الطاء سوف تنقلب فیک الامور و یحکم علیک جمهورالناس) پس اقدس را بست و قرآن را گشود و قسم یاد نمود که اقدس کتاب بهائی و آیه مذکوره در او است و معنی اینستکه: (ای زمین طهران، زود باشد که در تو امور منقلب گردد و حکم جمهور (مردم) جاری شود). بعد از آن گفت، باین دلیل بهائیان مشروطه خواهند و سعی می‌کنند که حکم جمهور یا مشروطه در طهران جاری و امور سلطنت و حکومت ایران منقلب شود..."

مشهوری ادامه می‌دهد: «بعد از به توپ بستن مجلس یورش همه جانبه ارتجاع دولتی و مذهبی بر هرآنچه و هرکس که کوچک‌ترین هواداری از افکار آزادی‌خواهی بروز داده بود آغاز گشت... در تبریز میرزا حسن مجتهد شخص خباز بهائی را به قتل رسانده در قم بر بهائیان شوریدند و از شهر بیرون راندند در سنگسر و شهمیرزاد هم بلوایی درگرفت در کرمان نایب الحکومه برای خوش آمد مستبدین معروف‌ترین بهائی کرمان را هنگام بیرون آمدن از حمام به قتل رسانید.» (رگ تاک)

مطلب دیگر عملکرد بهائیان در انقلاب مشروطه است. مشهوری می‌نویسد عامل عمده ایجاد وضع انقلابی در ایران را باید در عملکرد جلوه اجتماعی بهائیان جستجو کرد.

دست به دست شدن استبداد به دست گروه دیگری بار نخواهد آورد. نقش بایبان و بهائیان در انقلاب مشروطه بوجود آوردن تفکر آزادی خواهی و تأسیس سازمانهای حافظ آزادی بوده است نه دست به دست کردن قدرت از گروهی به گروه دیگر.



تعداد زیادی از خانواده‌های بهائی همدان از تبار حاجی لاله‌زار (الغازار)، یهودی همدانی، هستند.

بهائیان و انقلاب مشروطه

به نقش روشنگری بایبان و فراهم نمودن زمینه فکری آزادی و رهائی از ستم را در بخش‌های قبلی اشاره کردیم. در این بخش نقش بهائیان را مورد بحث قرار می‌دهیم. این بحث را ما از دو دیدگاه پی می‌گیریم. یکی تفکرات بهائیان و دیگری منش و یا کردار بهائیان.

بهائیان همیشه مورد اعتراض جامعه ایران هستند که چرا در مسائل سیاسی شرکت نمی‌کنند درحالیکه همه گروه‌های اجتماعی به نوعی در سیاست دخالت می‌کنند. برخلاف این نظریه باید عمل بهائیان در رابطه با امر دخالت در سیاست را از زاویه دیگری بررسی نمود.

در حکومتی که مبنی بر سیاست دینی باشد حاکمین دین خود را سیاسی می‌کنند و در حقیقت دین را در خدمت سیاست و قدرت قرار می‌دهند و از باورهای مذهبی مردم جهت تأمین منافع خود استفاده می‌کنند. اما چون سیاست و دخالت در امور اجتماعی به قول معروف سوخت و سوز دارد آنکه در این ماجرا ضرر می‌بیند دین و باورهای دینی است. آنهائیکه دین خود را سیاسی می‌کنند در واقع نه تنها که خدمتی به دین و اعتقادات مردم نمی‌کنند بلکه به باورهای دینی مؤمنین جفا می‌کنند. نمونه بارز این مسئله دخالت روحانیون ایران در سیاست و معرفی کردن اسلام به نام دین سیاسی است که امروزه نتایج آن را در بی اعتقادی مردم به دین می‌بینیم. امروزه خوشبختانه شاهد آن هستیم که حداقل بخشی از روشنفکران دینی به این نتیجه رسیده‌اند که درحکومت نباید امتیاز ویژه‌ای به دینداران یا مفسرین دین داد بعلاوه دینداران حق ندارند قوانین را بطور ابدی از دین استخراج کنند. اگر اکثریت جامعه خواهان چنین قانونی نباشد ما حق نداریم آن را به جامعه تحمیل کنیم.» (علوی تبار مصاحبه با بی بی سی)

این همان سخنی است که بهاءالله بیش از ۱۰۰ سال قبل زده است: سیاست دینی می‌تواند جامعه را از گزند خطرات اجتماعی حفظ کند. اخلاقیات دینی باز دارنده انسانها از اعمال خلاف شئون انسانی است. البته ناگفته معلوم است که نظر ما در این زمینه شریعت و امر و نهی در کار مردمان و تعیین تکلیف برای آنها نیست بلکه اخلاقیات دینی است که مردم را به نیکوکاری، عدالت، بردباری، صداقت و امانت دعوت می‌کند.

خواهان "تمدن و ترقی و آسایش و راحت اهالی ایران" است. آخر "تاکي در اسفل چهل به نکبت کبری چون امم متوحشه بسر بریم"؟ ایران که در ذهن او روزی شمع افروخته انجمن آفاق بود - بر اثر "کسالت و بطالت" امروزه به خاک سیاه نشست. از اینرو حالا که آثار ترقی پروری ظاهرگشته و اولیای حکومت در فکر اصلاح کارها هستند، نویسنده مهر خاموشی را از زبان برگرفته عقاید خود را بیان میکند. ترقی در اقتباس مدنیت جدید است و راه مقصد "تربیت اسباب ترقی جمهور، و تکثیر مواد ثروت عموم، و توسیع دایره معارف، و تنظیم حکومت، و آزادی حقوق و امنیت جان و مال". هر چه خلاف آن معانی باشد مطرود است، سایر ملل نیز به همان نتیجه رسیده‌اند.

او که از معتقدان ترقی غربی است، گروه مخالفان و منفی باfan را سرزنش می‌کند: تا بحال گروهی بودند که دولت را به خرابی و فساد می‌شناختند و "متشکی بودند که چرا پادشاه... در فکر خیرعموم و راحت و آسایش جمهور" نیست. اکنون همان کسان تقلید از فرنگ را نمی‌کنند به دلیل اینکه "این قوانین بلاد کفر است". دسته‌ای دیگر ایراد می‌گیرند که اصلاح امور با شتاب انجام پذیر نیست. و جمعی برآنند که "باید تشبث به وسایلی نمود که اهل ایران خود ایجاد اصلاحات لازمه سیاسیة و معارف عمومیة و مدنیت تامه کامله نمایند، و لزوم اقتباس از سایر طوایف را نمی‌پسندند.

به برخی از آن انتقادها پاسخ می‌دهد: "کدام یک از قوانین فرنگی مابین مقتضیات حسنه حالیه و منافی لوازم خیریه سیاسیة ایران و مخالف صوالح مستحسنة و منافع جمهور است؟" آیا توسعه دایره معارف و تشیید ارکان فنون و علوم نافع و ترویج صنایع کامله از امور مضره است، زیرا که افراد هیئت اجتماعیه را از حیز اسفل چهل با علی افق دانش و فضل متصاعد می‌فرمایند، یا خود تأسیس قوانین عادلہ موافق احکام الهیه که کامل سعادت بشر است. اعتراض مخالفان را از جهت اقتباس از ملل سایرہ هم وارد نمی‌داند. در این باره به احکام و احادیث استناد می‌جوید که تقلید از طوایف دیگر منع شرعی ندارد. "به عین عقل و تدبیر ملاحظه کنید... اگر نفسی بگوید ما را همین آلات ناریه قدیمه موافق است و لزوم به استحصال اسلحه و آلاتی که در ممالک اجنبیه ایجاد شده نه... آیا این قول را هیچ طفلی به سمع قبول استماع نماید؟" آیا می‌توان از "کالسکه آتشی" صرف نظر کرد و بار تجارتي را با حیوانات حمل کرد بدلیل اینکه گذشتگان چنین می‌کردند؟ این قول تنها "دلیل برجهل و نادانی" ماست، به همان اندازه که "جاهلیت مخرب بنیان مدنیت" است. دیگر اینکه اگر دیگران به اختراعی توفیق یافتند، از اختراع مجدد آن چه حاصل؟ کشتی بخار را می‌توان همانگونه ساخت که صنعتکاران اروپائی ساخته‌اند. برهمن سباق ایجاد صنعت جدید و راه‌سازی را تأکید می‌نماید. در ضمن تقلید کورانه را هم نمی‌پسندد - در اقتباس تأسیسات غربی آیین مشورت و مشارکت مردم را سودمند می‌داند.

در اخذ مؤسسات مدنی ایجاد "محافل مشورت" و "مجالس عدل و حقانیت" را لازم می‌شمارد. منتخبان این مجالس باید آگاه از "اصول مستحسنة مقننه مرعیه، و عالم بر قوانین ضبط و ربط مهمام داخلیه، و روابط و ملاقات خارجیه و متفنن در فنون نافعہ مدنیہ و قانع به مداخل ملکی خود باشند". به اهمیت تدوین و یکنواخت ساختن قواعد مدنی و جزایی نیز توجه می‌دهد. می‌نویسد: رأی علما و اجتهاد مجتهدان هرگز در یک دعوی حقوقی یکی نیست، و یکی حکم دیگری را نقض می‌کند. اما اگر حکم قاطعی در میان باشد "نظم محاکم قضائی برقرار می‌شود. پیشنهاد می‌کند که هیأتی از علما و مجتهدان معین شوند و به تنظیم و تألیف قوانین و احکام پردازند، و مجموعه آن قواعد را منتشر سازند، و همه جا برآن اساس حکم صادر گردد - تا رقابتهای شخصی علما سدی در راه اجرای عدالت و حقانیت نشود.

بهائیان مبنای شیعه‌گری را رد می‌کردند. قائم موعود را ظاهر شده، بهشت و جهنم را افسانه، علما را جهلا و خرافات را یکسره باطل می‌دانستند. چنین اختلافاتی در مبنای عقیدتی کافی بود که بهائیان را بکلی از امت گوش به زبان روحانیت جدا سازد. این تنها فرع قضیه بود. عامل رفتار اجتماعی و فردی بهائیان بود. آنها اقلیتی بودند با رفتار و کرداری در تضاد با رفتار و کردار امت. آنها از زیر بار خرافات بیرون آمده بودند. بیسواد را ننگ می‌شمردند. در تعلیم و تربیت کودکان می‌کوشیدند. زنان را شریک زندگی می‌دانستند نه برده و در امور با زنان به مشورت می‌نشستند. (همانجا)

در بین بهائیان چند زنی و متعه که در بین امت شیعه متداول بود شدیداً ممنوع می‌دانستند. زنان بهائی برای اولین بار تشکیل انجمن زنان به نام «ترقی نسوان» را پایه‌ریزی کردند و در هر شهر و قصبه‌ای که بهائیان ساکن بودند چنین انجمن‌هایی تشکیل می‌دادند. در این انجمن‌ها زنان در باره امور مربوط به خود مشورت می‌کردند. روحانیون شیعه هزار سال کوشیده بودند به مردم به فهمانند که غیره مسلمان نجس است و سزاوار رفتار انسانی نیست. اینک یکبار بهائیان که اکثراً از بین شیعیان بودند با یهودی و زرتشتی مثل برادر معاشرت می‌کردند. این عمل برای روحانیون شیعه غیرقابل بخشش بود. آقا عبدالرسول پسر استاد مهدی بنا را در ده بالا شهید کردند. در حالیکه اکثر علما گفتند که بایی بودن او ثابت نیست. ولی دو نفر گفتند ما دیدیم که با زردشتیها برسر یک خوان طعام خورده. از آنها اجتناب نمی‌کرد و این حالت مخصوص بهائیان است.



عباس افندی در جوانی

آثار عباس افندی

عباس افندی بانوشتن دو رساله یکی رساله مدنیة در سال ۱۸۷۵ میلادی و دیگری به نام رساله سیاست ۱۸۹۳ به روشنی از تز جدائی دین و حکومت دفاع میکند (البته تا سالیان طولانی نام نویسنده نامعلوم بوده است). رساله مدنیة ۷ سال بعد از اینکه نوشته می‌شود برای اولین بار در بمبئی بدون ذکر نام نویسنده به نام اسرارالغیبیه لاسیاب المدنیة چاپ می‌شود. هما ناطق و فریدون آدمیت در اثر مشترک خودشان به نام «افکار اجتماعی و سیاسی و اقتصادی در آثار منتشر نشده دوران قاجار» به این اثر اشاره می‌کنند و نظریات نویسنده را ستایش می‌کنند (شاید اگر آدمیت از نام نویسنده اطلاع می‌داشت چنین نمی‌نوشت). رساله سیاسیة در اوائل سلطنت مظفرالدین شاه هم در بمبئی چاپ می‌شود. نظر هما ناطق و فریدون آدمیت نسبت به این رساله عیباً نقل می‌شود. "عزت و سعادت هرملتی در آن است که از افق معارف بدرخشد، همچنانکه "شرافت آدمی در این است که درعالم امکان منشأ خیری گردد و به آنچه باید و شاید قیام نماید". آن انعکاسی است از فلسفه ترقی و حرکت آدمی در جهت تعالی. او

منتخبین دین هستند نه مردم و از اینرو خود را نه در برابر مردم بلکه در برابر خداوند و آنهم در روز قیامت مسئول می‌دانند. هرگونه خطا و اشتباهی که از آنها در راه اداره امور جامعه سربرزند، خواست خداوند بوده است و آنها مسئولیتی ندارند. با این تفکر نه مسئول سوء سیاست در اقتصاد نه در فرهنگ و نه در امور قضائی و نه در حفظ جان و مال مردم هستند. مردم باید با آنها بسازند و دم برنیاورند که اگر چنین کنند برعلیه دستورات خداوند قیام کرده‌اند و مفسد فی‌الارض می‌باشند که تکلیف آنها معلوم است. حق روحانیون مادام‌العمر و حتی در خیلی از مواقع ارثی است. درحالی‌که دولت منتخب مردم می‌باشد و در برابر اشتباهاتی که بر اثر سوء سیاست او پیش بیاید، مسئول است و او را از کار برکنار می‌کنند. مشهوری می‌نویسد: اگر در ایران آن روز جدائی دین و دولت سر می‌گرفت و حکومت سیاسی به معنی مدرن آن حاکمیت خود را بر جامعه ایرانی تأمین می‌نمود، سیر تحولات تاریخی ایران در قرن گذشته چه جلوه‌ای می‌یافت. (همانجا)

باید بدانیم که کم‌تر فردی از روشنگران و دولتمردان آن دوران شهامت طرح این مسئله را داشته‌اند، بلکه آنها همه قصد داشته‌اند که با اصلاح روحانیون و تفکرات دینی راهی به حل مشکلات ایران و آزادی و حکومت قانون باز کنند. اما غافل بوده‌اند که تفکرات قرون وسطائی راهی به حکومت قانون و آزادی ندارد. بهائیان درباره دخالت دین در سیاست چنین می‌گویند:

"دین ابدأ در امور سیاسی علاقه و مدخلی ندارد زیرا دین تعلق بارواح و وجدان دارد و سیاست تعلق بجسم. لهذا رؤسای ادیان نباید در امور سیاسی مداخله نمایند، بلکه باید به تعدیل اخلاق ملت پردازند... اخلاق عمومی را خدمت کنند. احساسات روحانی بنفوس دهند. تعلیم علوم نمایند. و اما در امور سیاسی ابدأ مدخلی ندارند." (مجموعه خطابه‌های عبدالبهاء) بدین ترتیب وظیفه روحانیون را تحکیم اخلاقیات جامعه می‌داند نه دخالت در سیاست و تعیین تکلیف برای جامعه.

درستی این تفکر بعد از ۱۰۰ سال و ضرر و زیانهای که جامعه ایران تحمل نمود بر برخی از روشنفکران و سیاست‌مداران ایران امروز ثابت شده است. بهاءالله می‌گوید: "مقصود از جمیع آنچه ظاهر شد آنکه گوشها مستعد شود از برای یک کلمه علیا و آن این است: یا ملأ الارض لاتجعلوا دین الله سبباً للبغضاء" (امر و خلق) (دین را سبب بغض و کینه نسازید) با توجه به خون ریزیها و جنایاتی که در تحت لوای دین و به نام خداوند انجام گرفته اهمیت این پیام امروز روشن‌تر از هر زمانی است. در یک جمع‌بندی کلی از بحث می‌توان مختصراً چنین نتیجه گرفت که:

یکم، چون بهائیان از نظر اعتقادی حق جنگ و ستیز نداشتند و انقلاب بدون جنگ و خون ریزی امکان پذیر نیست پس بهائیان نمی‌توانستند در قیام مسلحانه مشروطیت نقش داشته باشند.

دوم، باید بدانیم که هر انقلابی بدون پشتوانه فکر فرهنگی به اعمال زور و خشونت کشانده خواهد شد و نتیجه مطلوب را بیار نخواهد آورد. بر اثر نبودن حاملین و یا پایه‌های تفکر آزادی‌خواهی در جامعه کار انقلاب فقط دست به دست شدن قدرت از مستبدی به مستبدی خون خوارتر و فاسدتر منجر خواهد شد.

سوم، بابیان در رویارویی با دولت هزینه سنگینی پرداخته بودند و نتیجه آن قدرتمندتر شدن روحانیون شیعه شده بود. اگر بهائیان عملاً در انقلاب مشروطه شرکت می‌کردند هم جامعه بهائی ضرر می‌دید و هم مشروطه.

مشهوری می‌نویسد: "برای بهائیان روشن بود که دادن کوچکترین بهانه بدست "روحانیت" که در مقایسه با نیم قرن پیش به قدرت مالی و نیروی ضربتی عظیمی دست یافته بود، جز این نتیجه‌ای نداشت که سراسر ایران بار دگر به خاک و خون کشیده شده، همان ائتلافی که در دوران سرکوب

از جهت دیگر برای طبقه علما این مسئولیت را می‌شناسد که مردم را به کسب دانش و پیشرفت در امور دنیوی و شرکت در تجارت و صنعت ترغیب نمایند، و مردمان را از "بطالت" و تن پروری برحذر دارند چه کاهلی در امر معیشت و زندگی خلاف احکام الهی است. در این باره به عمل پیشوایان مذهب پروتستان اشاره‌ای دارد که از طریق تبلیغ دینی مردم را به کسب و کار و تأسیس مدارس مشوق بوده‌اند. از این بابت طبقه علمای اسلام را که در اشاعه کسب دانش قصور ورزیده‌اند ملامت می‌نماید. "نه هرعامه دلیل زهد و علم است و نه هر کلاهی علت جهل".

اما نه اینکه نویسنده سر به سر دل‌باخته مغرب زمین باشد، بلکه به کژی‌های مغربیان فی‌الجمله بیناست، خاصه از دستگاه جنگی اروپائیان نکوهش می‌کند. در یک قضیه یعنی در جنگ آلمان و فرانسه، نزدیک به ششصد هزار تن کشته شدند و هنوز هم در تکمیل رزم آرائی می‌کوشند. "شخص عاقل بصیر و عارف و خبیر تصدیق اینگونه امور ننماید. آیا طوایف و قبایلی که مغایر شیم حسنه انسانی، اینگونه امور موحشه در مابین ایشان جاری است - چگونه سزاوار است که ادعای تمدن حقیقی کامل تام نمایند. توسعه دستگاه جنگی چه حاصلی برای مدنیت دارد؟ "اهالی مسکین آنچه به عرق جبین پیدا کرده‌اند اکثرش را باید انفاق این راه کنند. و چقدر آلف از نفوس که صنایع نافع را ترک نموده، شب و روز به کمال همت در ایجاد آلت مضره جدید که بیشتر از پیشتر سفک دماء ابنای جنس است مشغول‌اند. و هر روز آلت حرقاقی اختراع می‌کنند.

سخن نویسنده با این پیام بدیع پایان می‌پذیرد:

"ای پسران خاک، از تاریکی بیگانگی به روشنی خورشید یگانگی روی نمائید. اینست آن چیزی که مردان جهان را بیشتر از همه چیز بکار آید... چون جهان را تاریکی فراگرفت دریای بخشش بجوش آمد و روشنائی هویدا کشت تا کردارها دیده شود... ای مردمان گفتار را کردار باید، چه که گواه راستی کردار است... راه آزادی باز شد، بشتابید و چشمه دانائی را از او بیاشامید." (ایران در راهیابی فرهنگی)

عبدالبهاء مردم ایران را مخاطب قرار داده می‌گوید "ای اهل ایران چشم را بگشائید و گوشرا باز کنید و از تقلید نفوس متوهمه که سبب اعظم ضلالت و گمراهی و سفالت و نادانی انسان است مقدس گشته به حقیقت امور پی برید." او مردم را از تقلید منع می‌کند و به تحقیق در امور تشویق می‌کند. او می‌گوید "هم چنین لازم است که در جمیع بلاد ایران حتی قری و قصبات صغیره مکتبهای متعدده گشوده و اهالی از هرجهت تشویق و تحریص برتعلیم قرائت و کتابت اطفال شوند. حتی عنداللزوم اجبار گردند." او ایجاد مدارس و تحصیل اجباری را توصیه می‌کند. تفکرات بهائیان در جهت بالا بردن سطح آگاهی اجتماعی بوده است. درست برعکس روحانیون شیعه که کوشش می‌کرده‌اند جامعه را در ناآگاهی نگهدارند. آنها با تأسیس مدارس، ایجاد چاپخانه و مطبوعات مخالف بوده‌اند.

با داشتن چنین جامعه‌ای آیا اصولاً راهی به آزادی و حکومت قانون بوده است؟

بابیان و سپس بهائیان کوشش فراوانی در راه محدود کردن قدرت روحانیون کرده‌اند. مشهوری می‌نویسد: «بهائیان با دفاع از جدائی دین و دولت و پشتیبانی از تحکیم پایگاه قدرت سیاسی به دولتمردان ایرانی نزدیک شده می‌کوشیدند به آنان در مقابل تفکرات و قدرت روحانیون اعتماد به نفس دهند - محور استدلالشان آن بود که براستبداد حکومتی می‌توان به فشار مردمی غلبه نمود. اما تا زمانیکه کانون قدرت مذهبی از هر حرکتی در این جهت به نفع قدرت‌یابی خود استفاده می‌کند کوشش در این راه بی‌فایده است. (رگ تاک)

روحانیون مشروعیات حکومت خود را از دین می‌دانند نه از مردم. آنها

نمی‌دانسته‌اند. آقای خمینی می‌گوید: این را که دیانت باید از سیاست جدا باشد و علمای اسلام در امور اجتماعی و سیاسی دخالت نکنند... این را بی‌دین‌ها می‌گویند. (ولایت فقیه)

در برابر این تفکر بهائیان به دنبال آشتی بین ملت و حکومت هستند و جدائی دین از سیاست. عبدالبهّا در رساله‌ای که بدون ذکر نام خود به نام رساله سیاسیّه نوشته چنین می‌گوید:

"قوه سیاسیّه متعلق بعالم جسمانی... و سبب محافظه جان و مال و ناموس بشری... مرکز رفق و فتق این قوا سیاسیّه و محور دائره این موهبت ربانیّه، خسروان عادل و امتای کامل و وزرای عاقل هستند."

"مربی ثانی عالم انسانی قوه قدسیّه روحانیّه - انبیای الهی و نفوس رحمانی و علمای ربانی" بنیان این وظایف مقدسه برامور روحانی رحمانی و حقائق وجدانی است. تعلقی به شئون جسمانی و امور سیاسی و شئون دنیوی نداشته."

در اینجا تأکید بر جدائی دین از سیاست می‌کند و وظیفه علما را تنزیه جامعه می‌داند نه دخالت در امور سیاسی. او ادامه می‌دهد "هروقت علمای دین مبین و ارکان شرع متین در عالم سیاسی مدخلی جستند و رأی زدند و تدبیری نمودند... نائره فساد برافروخت..."

اشاره به دخالت علما در سیاست در اواخر دوره صفویه و اشغال ایران بدست افغانان و مرتبه دیگر دخالت آنها در سیاست دوران فتحعلیشاه و جدائی بخشی از ایران. بدین جهت طالب جدائی دین از سیاست است. روحانیون باید به وظایف روحانی خود بپردازند و سیاست را به سیاستمداران واگذارند و معتقد هستند که باید دولت و ملت مانند شاهد و شیر آمیخته گردند. و دین مدخلی در سیاست ندارد، تا زمانیکه مردم خود تعیین کننده سرنوشت خود نباشند و نتوانند منتخبین خود را تعیین کنند هیچ جامعه‌ای و هیچ‌گاه راه به آزادی نخواهند برد. بهائیان معتقد بوده‌اند که سرنوشت مردم باید به دست قانون و منتخبین مردم باشد نه عده‌ای که خود را روحانی صاحب عقل و شعور بدانند و همه مردم را عوام کالانعام نادان صغیر و مهجور بنامند. و هرآنچه که خود صلاح بدانند، در حق مردم روا دارند. بهائیان اعتقاد دارند که قدرت حکومت از طرف مردم به دولت داده می‌شود و دولت در برابر مردم مسئول است. اجازه حکومت حاکم از ملت است و نه از اجازه یک ملا یا مجتهد.

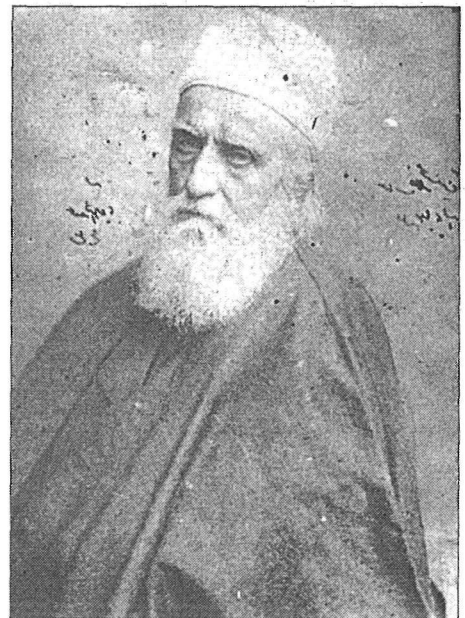
زمینه دیگری که بهائیان به روشنگری در ایران دست زده‌اند ممنوع بودن تقیه است. می‌دانیم که بهائیان در تحت هیچ شرایطی از اعتقادات خود دست برنمی‌دارند و تقیه را حرام می‌دانند. در حالیکه روحانیون شیعه اهمیت خاصی برای تقیه قائل هستند. تقیه عدم صداقت و راستی و تعمیم دهنده دورویی، نیرنگ و خدعه است. تقیه رفتاری دوگانه از طرف مردم نسبت به حکومت و حکومت نسبت به مردم را ترویج می‌کند که نتیجه آن بی‌قیدی به مسئولیت است. با توجیه تقیه می‌توان هرخطائی را به لباس حق ملبس کرد و از گزند مجازات در امان بود. تقیه در طول تاریخ تشیع اسلحه‌ای در دست روحانیون بوده است.

در یک جمله می‌توان گفت که بهائیان در روشنگری جامعه و ایجاد نهادهای مدنی که نهایتاً منجر به تحکیم پایه‌های آزادی می‌شود نقش تعیین کننده داشته‌اند. اما به حق از دخالت نظامی در انقلاب مشروطیت خودداری کرده‌اند. این خودداری آنها از شرکت در قیام مسلحانه هم به نفع مشروطه و مشروطه خواهان و هم به نفع جامعه بهائی و مانع به هدف رسیدن روحانیون بوده است.

بابیان صورت گرفته بود، تحولات اجتماعی ایران را برای مدت نامعلومی عقب اندازد. از همه مهمتر جناح مترقی، اما متزلزل دربار، در کوران چنین بلوایی به نابودی کشانده می‌گشت، در حالیکه قدرت یافتن این جناح با توجه به فرم طلبی مظفرالدین‌شاه کانون امید کشور بود. مگر نه آنکه به صادرات رسیدن امین‌الدوله هرچند زودگذر بود، اما حاکی از آن نیز بود که با قرار گرفتن ایران در رابطه فزاینده با دیگر کشورها، مکانیسم پیشرفت جهانی، می‌توانست ایران را نیز بدنبال خود بکشد و در آینده‌ای دورتر وزنه را بسود نیروهای مترقی کشور تغییر دهد. (رگ تاک)

اگر چه روحانیون در ظاهر قدرت‌مند می‌نمودند اما بر اثر روشنگری‌های پاییه و بهائیان از طرفی و رفت و آمد خارجیان به ایران و ایرانیان به خارج، ایجاد مدارس و مطبوعات پایه‌های قدرت روحانیون متزلزل شده بود. بدون دلیل نبود که شیخ فضل‌الله به وجود روزنامه‌ها و مدارس سخت معترض بود. او می‌گوید: "دیگر روزنامه‌ها و شب‌نامه‌ها پیدا شد. اکثر مشتمل بر سبّ علماء اعلام". راجع به تأسیس مدارس دخترانه می‌گوید: "اشاعه فاحشه خانه‌ها و افتتاح مدارس تربیت نسوان و دبستان دوشیزگان". (لوايح شيخ فضل الله)

در اینجا شیخ مدارس دخترانه و فاحشه‌خانه‌ها را همزاد یک دیگر می‌نامد و به وجود آنها سخت معترض است. شیخ فضل‌الله به درستی دریافته بود که بر اثر روشنگری و باسواد شدن مردم پایه‌های حکومت آنها فرو خواهد ریخت و روحانیون در بافت قدرت دیگر جایی نخواهند داشت. دولت‌آبادی می‌نویسد: از این بعد نفوذ روحانیت شیعه که بیش از یک قرن دوام کرده بود و به وجود حاج میرزا حسن شیرازی به اوج رفعت رسیده در جانشینان او اثرش رو به ضعف می‌گذارد. (حیات یحیی)



عباس افندی

بهائیان در این زمینه با ایجاد مدارس و تشویق به فراگیری علوم نقش ویژه‌ای داشته‌اند. به نظر مشهوری وجود اقلیت مذهبی بهائی اهرم عظیمی را در اختیار حکومت سیاسی می‌گذارد تا با اعلام متساوی‌الحقوق بودن اهالی ایران قدمی اساسی در تحول امت به شهروندان بردارد. (رگ تاک)

همانطور که قبلاً اشاره شده، روحانیت شیعه حکومت را حق خود می‌دانسته و کمافی‌السابق حق خود می‌داند و هر حاکمی غیر از روحانی را غاصب می‌نامد. با این تفکر روحانیت بین مردم و حکومت همیشه جدائی انداخته است. دولت خود را نماینده مردم نمی‌دانسته و مردم حکومت را به حق